

کتاب

بازگشت به اسلام

اثر

علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

شرح

شیخ صالح سبزواری

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح شیخ صالح سبزواری

درس بیست و سوم

موانع شناخت؛ تقلید از کافران (۱)

صفحه ۵۹ تا ۶۲

(أعوذ بالله من الشَّيْطان الرَّجِيمِ)
 بسم الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الحمد لله ربَّ العالمين و صَلَّى الله على مُحَمَّد و آله الطاهرين

تا اینجا چهار نوع از انواع رایج تقلید در میان مسلمانان بررسی شد. اکنون نوبت آخرین نوع از انواع رایج آن است که «تقلید از کافران» است. منظور از کافران در اینجا عموم «غیر مسلمانان» هستند؛ خواه از اهل کتاب باشند و خواه از غیر آن‌ها و منظور از تقلید از آن‌ها مطابق با تعریفی که در آغاز ذکر شد، پیروی از گفته و کرده‌ی آن‌ها بدون دلیل است. سیدنا المنصور درباره‌ی این نوع از تقلید، تحت عنوان)

[پنجم؛ تقلید از کافران]

(می‌فرماید:) یکی دیگر از گونه‌های رایج تقلید (در میان مسلمانان)، پیروی از گفته و کرده‌ی کافران (طبیعتاً بدون دلیل) است؛ چراکه بسیاری از مسلمانان، به خاطر ضعف خود و قوّت کافران (در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی) در قرن‌های اخیر (یعنی به طور مشخص بعد از انقلاب صنعتی اروپا و باز شدن پای استعمار به جهان اسلام)، در موضع انفعال (یعنی تأثیرپذیری از آنان) قرار گرفته‌اند و از آنان پیروی کرده‌اند؛ به این صورت که یا خواسته و دانسته (در رویکردی غرب‌گرایانه)، خود را (در مؤلفه‌های مختلف فرهنگی) شبیه آنان ساخته‌اند (و به اصطلاح تشبیه به کافران پیدا کرده‌اند که در شریعت اسلام حرام است) تا (به خیال خام خود با این شیوه) به قوّتی که آنان رسیده‌اند برسند (چراکه به غلط تصوّر می‌کنند قوّت اقتصادی، سیاسی و نظامی کافران از قوّت فرهنگی آنان برخاسته و برای آنان خوشبختی واقعی به ارمغان آورده است) و یا ناخواسته و نادانسته، از تبلیغات و تلقینات آنان (با هدف ترویج فرهنگشان) اثر پذیرفته‌اند (و به تعبیر سیدنا المنصور رنگ و بو و مزه‌ی کافران را یافته‌اند) و عقاید و اعمال (اسلامی) خود را به عقاید و اعمال (غیر اسلامی) آنان آلوده‌اند (مانند مدافعان مسلمان دموکراسی که از یک سو تحت تأثیر فرهنگ غرب، دموکراسی را بهترین روش حکومت‌داری پنداشته‌اند و برای آن مبارزه و تلاش می‌کنند و از سوی دیگر

تحت تأثیر فرهنگ اسلامی خود نام دینی بر روی آن گذاشته‌اند و آن را «مردم‌سالاری دینی» نامیده‌اند و گمان می‌کنند که با این تغییر نام، ماهیت آن هم تغییر می‌کند! اما به راستی منشأ قوّت اقتصادی، سیاسی و نظامی کافران که این دسته از مسلمانان را تحت تأثیر خود قرار داده چه بوده و چه چیزی برای آنان به ارمغان آورده است؟! سیدنا المنصور تحت عنوان).

[منشأ قوّت کافران و تبعات آن]

(می‌فرماید:) در حالی که بدون شک (با توجّه به وجود اسناد و شواهد تاریخی فراوانی که جای هیچ شکّی باقی نمی‌گذارد)، قوّت (اقتصادی، سیاسی و نظامی) کافران در قرن‌های اخیر، از یک سو بر پایه‌ی استثمار ضعیفا (یعنی بهره‌کشی از ملت‌های ضعیف و عقب مانده) و غارت (منابع) سرزمین‌هاشان (خصوصاً آفریقا و خاور میانه در دوران استعمار و پس از آن) ممکن شده و از سوی دیگر، بر پایه‌ی مادّه‌گرایی (یعنی اولویّت دادن به جهان مادی با توجّه به عدم اعتقاد آنان به آخرت) و تفریق (یعنی تفکیک) دین از دنیا (که سکولاریزم نامیده می‌شود) شکل گرفته است (پس از یک سو متکی بر ظلم است و از سوی دیگر متکی بر کفر) و با این وصف، اگرچه آنان را در جهاتی مادی (یعنی اقتصادی، سیاسی و نظامی) به قوّت رسانده، در جهاتی معنوی (یعنی فرهنگی) ضعیف ساخته است؛ تا جایی که بیشتر آنان (مطابق با آمارهای مختلف خودکشی، قتل، دیوانگی، تجاوز، سقط جنین، ایدز و اعتیاد به مواد مخدر و الکل)، سلامت (روحی و روانی) فردی، خانوادگی و اجتماعی خود را از دست داده‌اند و بنیادهای اخلاق (که توجیه‌کننده‌ی بایدها و نبایدهای اخلاقی هستند و به اخلاقیات فردی، خانوادگی و اجتماعی معنا می‌دهند) و زیرساخت‌های فرهنگ (انسانی) را ویران ساخته‌اند و (با این شیوه) امکانی (عملی) برای تکامل انسانی از لحاظ عقلی و ادبی (یعنی هنری) باقی نگذاشته‌اند (و این واقعیتی است که خود آن‌ها کمابیش به آن معترفند و خیرخواهانان از آن می‌نالند). به علاوه، چندان که به سبب قوّت انحصاری (یعنی منحصر به خود) و تک‌بعدی (یعنی صرفاً در بُعد مادی و صنعتی) خود، متکبر و از خودراضی شده‌اند (تا حدّی که ملت‌های دیگر را تحقیر می‌کنند)، مورد نفرت روزافزون ملت‌های مظلوم و مستضعف جهان (در قالب غرب‌ستیزی) قرار گرفته‌اند و تخم کینه و دشمنی را (که هر روز به اشکال مختلف جوانه می‌زند و رشد می‌کند) در سرزمین‌های محروم خصوصاً آفریقا و خاور میانه پاشیده‌اند (و این چیزی است که کاملاً محسوس و قابل مشاهده است). روشن است که این وضعیت، اگرچه در کوتاه‌مدت سودهای محدودی را (از لحاظ مادی) برای افرادی خاص

از آنان (یعنی ائمه‌ی کفر و ابرسرمایه‌داران وابسته به آن‌ها)، پدید می‌آورد (و آن‌ها را ثروتمندتر و قدرتمندتر می‌کند، با توجه به اینکه اگر همین سودهای محدود مادی را هم برای آن‌ها نداشت مسلماً آن‌ها این وضعیّت را ایجاد و حفظ نمی‌کردند، ولی این وضعیّت)، در بلندمدت زیان‌های نامحدودی را (هم از لحاظ مادی و هم از لحاظ معنوی) متوجه جامعه‌ی جهانی و از جمله همان افراد می‌سازد (با توجه به اینکه آن افراد هم جزئی از جامعه‌ی جهانی هستند)، تا جایی که در یک برآیند کلی (و دراز مدّت)، نمی‌توان آن را برای هیچ فردی سودمند دانست (چراکه وقتی شکاف طبقاتی در جامعه‌ی جهانی توسط این اقلیّت افزایش می‌یابد و تعادل آن به هم می‌خورد، خشم اکثریّت برانگیخته می‌شود و همه‌ی دنیا را متأثر می‌کند و به طرف جنگ، ناامنی و بی‌ثباتی سوق می‌دهد و هیچ کس را از تبعات آن مصون نمی‌گذارد و این هزینه‌های سنگین مادی و معنوی را به همان اقلیّت تحمیل می‌نماید)؛ همچنانکه می‌توان مشاهده کرد، قوّت آنان (یعنی کافران) از لحاظ مادی، در مجموع از مشکلات (اقتصادی، سیاسی و نظامی) آنان نکاسته، بلکه در زمینه‌های گوناگونی بر آن افزوده و خطرات جدید و بزرگ‌تری را برایشان پدید آورده است (تا جایی که کشورهای آن‌ها خود از بدهکارترین کشورها هستند و آسیب‌پذیرترین اقتصاد و سیاست و بیشترین دشمن را دارند و تبعاً احساس ناامنی بیشتری می‌کنند)؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا ۚ إِنَّهُمْ لَا يُعْزِزُونَ﴾^۱ «و کسانی که کافر شدند نپندارند که پیشی گرفته‌اند؛ آنان ناتوان نخواهند کرد»! (ببینید چگونه خداوند سیدنا المنصور را به تمسّک به قرآن موفق کرده است، تا جایی که مشاهده می‌کنیم در هیچ زمینه‌ای از آن جدا نمی‌شود و همه‌ی مواضع او با مواضع قرآن هماهنگ است و با این وصف، کسانی که مواضع ایشان را دوست نمی‌دارند، در واقع مواضع قرآن را دوست نمی‌دارند؛ چراکه مواضع ایشان تماماً مواضع قرآن است و گام به گام با قرآن حرکت می‌کند. چنانکه در ادامه، پیروی مسلمانان از کافران را بدون وجه یعنی بدون دلیل می‌شمارد و تحت عنوان)

[عدم وجاهت پیروی مسلمانان از کافران]

(می‌فرماید: با این وصف (که روشن شد قوّت کافران از لحاظ مادی متّکی بر کفر و ظلم آنان در قرون اخیر بوده است)، شیفتگی به قوّت آنان از لحاظ مادی، وجهی ندارد و عاقلانه نیست (چون مثل شیفتگی به صندوقچه‌ی زیبایی است که پر از مردار و کثافت باشد)؛

۱ . أنفال / ۵۹ .

چنانکه خداوند فرموده است: ﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ ۚ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾^۱ «و چشمان خود را به چیزی از شکوفایی زندگی دنیا که زوج‌هایی از آنان را به آن بهره‌مند ساختیم تا آنان را بدان مفتون سازیم خیره نکن و روزی پروردگار تو بهتر و ماندگارتر است» (معلوم می‌شود که همیشه کافران به خاطر کفر و ظلم‌شان از شکوفایی دنیوی برخوردار بوده‌اند و امکان داشته است که عده‌ای از مسلمانان شیفته‌ی شکوفایی دنیوی آن‌ها بشوند و این موضوع جدیدی نیست) و فرموده است: ﴿لَا يَغُرُّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ؛ مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ ۚ وَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾^۲ «گردش کسانی که کافر شدند در سرزمین‌ها تو را نفریبد؛ بهره‌ای اندک است و پس از آن جایگاهشان جهنم خواهد بود که بد خواب‌گاهی است!» بلکه پیروی از آنان به امید دست یافتن به قوتشان، نتیجه‌ای معکوس دارد و به پسرفت مسلمانان و نه پیشرفتشان می‌انجامد (چراکه چنین پیشرفتی جز با رفتن به راه کفرانه و ظالمانه‌ی آن‌ها ممکن نیست و کفر و ظلم عاقبت خوبی نخواهد داشت)؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرْثُوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنَقَّلُوا خَاسِرِينَ﴾^۳ «ای کسانی که ایمان آوردید! اگر از کسانی که کافر شدند پیروی کنید، شما را به عقب‌هاتان باز می‌گردانند، پس زیانکار می‌گردید» (پس پیروی از کافران موجب عقب‌ماندگی مسلمانان می‌شود نه پیشرفت آن‌ها؛ چون با این کار نه تنها به قوت اقتصادی، سیاسی و نظامی کافران دست نمی‌یابند، بلکه قوت فرهنگی خود را نیز از دست می‌دهند و به اصطلاح، از آن مانده و از این رانده می‌شوند!)؛ زیرا پیروی از آنان، باعث می‌شود که حق، هرگاه بر خلاف عقیده‌ی آنان و رویه‌ی حاکم بر جهان تحت سلطه‌ی آنان (یعنی عرف جهانی) باشد، باطل پنداشته شود و در اثر تبلیغات و تلقینات منفی آنان (در پوشش‌های مختلفی مانند حمایت از حقوق بشر)، مورد نفرت و انکار مسلمانان قرار گیرد (منظور سیدنا المنصور این است که کافران به اقتضای قوت مادی خود و بر پایه‌ی فرهنگ غیر اسلامی‌شان، در جهان عرفی‌سازی می‌کنند و این عرفی‌سازی جهانی، بر فرهنگ اسلامی مسلمانان سایه می‌اندازد و باعث می‌شود که درک آنان از حق تغییر کند)، تا به تدریج مبانی و قوانین آنان (یعنی کافران در سایه‌ی این عرفی‌سازی جهانی)، بر جای مبانی و قوانین اسلام بنشینند و مسلمانان برای جلب

۱. طه/ ۱۳۱.

۲. آل عمران/ ۱۹۶ و ۱۹۷.

۳. آل عمران/ ۱۴۹.

خشنودی آنان (که برایشان منافع مادی به دنبال دارد) و جلوگیری از خشمشان (که برایشان مشکلات مادی ایجاد می‌کند)، دست از پیگیری آرمان‌های (اسلامی) خود بردارند و برای تحقق آرمان‌های (غیر اسلامی) آنان تلاش کنند (و عملاً در خدمت اهداف آنان قرار گیرند) و بر پیکر کفر جامه‌ی اسلام بپوشانند (یعنی برای دیدگاه‌های غیر اسلامی، توجیهات اسلامی دست و پا کنند و این واقعیتی است که هم‌اکنون در عموم کشورهای اسلامی کمابیش مشاهده می‌شود). از این رو، تنها مرز معتبر در اسلام (مرزی است که هویت فرهنگی مسلمانان را حفظ می‌کند و آن)، مرز میان مسلمانان و کافران است که درباره‌ی ایمان به خداوند، مهم‌ترین و بنیادی‌ترین اصل زندگی، تضاد دارند (یعنی مهم‌ترین و بنیادی‌ترین اصل زندگی، ایمان به خداوند است و مسلمانان و کافران درباره‌ی آن با هم اختلاف دارند و با این حساب، هر اختلافی را می‌توان به نحوی نادیده گرفت یا حل کرد مگر این اختلاف را)؛ چنانکه خداوند درباره‌ی آنان فرموده است: ﴿هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ﴾^۱؛ «این‌ها دو خصمند که با یکدیگر درباره‌ی پروردگارشان خصومت دارند» و روشن است که این مرز، بر خلاف مرزهای دیگر (که ساختگی هستند)، ساختگی نیست، بلکه با توجه به تأثیر ذاتی و حقیقی آن بر همه‌ی شؤون زندگی، واقعیت دارد (چون همه‌ی شؤون زندگی یک مسلمان با یک کافر فرق می‌کند، خصوصاً کافری که خدا ناباور است و به هیچ یک از پیامبران او ایمان ندارد) و از این رو، (این مرز واقعی و بنیادین) باید همواره مشخص باشد و به رسمیت شناخته شود (تا هویت والا و ارزشمند دوستان خدا در برابر هویت پست و پلید دشمنان او محفوظ باشد) و نباید با افتادن سایه‌ی اموری اعتباری و غیر واقعی (مانند رنگ، زبان و ملیت) بر آن، رنگ خود را از دست بدهد (و این طور وانمود شود که مسلمان بودن اهمیتی ندارد و مهم هم‌رنگ بودن یا هم‌زبان بودن یا هم‌وطن بودن است؛ چراکه اتفاقاً مسلمان بودن خیلی مهم است و اسلام تنها چیزی است که انسان‌ها را واقعاً از یکدیگر متمایز می‌کند، نه رنگ و زبان و ملیت)؛ تا جایی که هیچ چیز در اسلام پس از لزوم دوستی با خداوند (تحت عنوان ولایت)، واضح‌تر از لزوم دشمنی با کافران (تحت عنوان برائت) نیست؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ﴾^۲؛ «بی‌گمان برای شما الگویی نیکو در ابراهیم و کسانی

۱. حج / ۱۹.

۲. ممتحنة / ۴.

است که با او بودند هنگامی که به قومشان گفتند ما از شما و از چیزی که جز خداوند می‌پرستید بیزاریم، به شما کافر شدیم و میان ما و شما برای همیشه دشمنی و کینه پدیدار شد تا آنکه به خداوند یگانه ایمان آورید» (این خط مستقیم قرآن و طریقت ابراهیم و آل ابراهیم است که سیدنا المنصور بر روی آن پای می‌فشارد) و با این وصف، واضح است که پیروی از کافران، جایی در اسلام ندارد و در هیچ زمینه‌ای (چه فرهنگی، چه سیاسی و چه اقتصادی) و با هیچ بهانه‌ای (اگرچه سازگاری با عرف جهانی یا تبعیت از احکام سازمان ملل باشد) جایز نیست؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿فَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ﴾^۱؛ «پس از کافران فرمان نبر» و فرموده است: ﴿فَلَا تُطِيعِ الْمُكَذِّبِينَ﴾^۲؛ «پس از تکذیب کنندگان فرمان نبر»! (و این صریح در حرمت مطلق فرمان بردن از غیر مسلمانان است و با این وصف، پیروی مسلمانان از آنان مطلقاً وجهی ندارد، بلکه در واقع این کافرانند که باید از مسلمانان پیروی کنند؛ چنانکه سیدنا المنصور با هدف احیای هویت اسلامی مسلمانان و عزت از یاد رفته‌ی آن‌ها، تحت عنوان)

[لزوم پیروی کافران از مسلمانان]

(می‌فرماید: بل در واقع این کافرانند که (عقلاً و شرعاً) بایسته است (در زمینه‌های مختلف) از مسلمانان پیروی کنند؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ﴾^۳؛ «چه بسا کسانی که کافر شدند آرزو کنند که ای کاش مسلمان بودند»؛ زیرا مشهود (یعنی قابل مشاهده) است که بیشتر کافران (به استثنای اقلیتی از آنان که قرآن هم آن‌ها را استثنا کرده و فرموده است: ﴿لَيْسُوا سَوَاءً﴾ [آل عمران/ ۱۱۳]؛ یعنی با دیگران یکسان نیستند و آن‌ها یهودیان و مسیحیانی هستند که به احکام فقهی و اخلاقی تورات التزام عملی دارند؛ می‌گویم تورات، به خاطر اینکه انجیل رسمی باقی مانده احکام فقهی و اخلاقی خاصی ندارد و مشحون از شرکیات است) خصوصاً در سرزمین‌های غربی (چون در بیشتر سرزمین‌های شرقی، به اقتضای پیشینه‌ی تمدنی آن‌ها و وجود ادیان گوناگون، جو نسبتاً بهتری در میان کافران وجود دارد و سیدنا المنصور با این جو از نزدیک آشناست، هر چند متأسفانه این جو نیز به سرعت در حال نزدیک شدن به جو موجود در غرب است. به هر حال، بیشتر

۱. فرقان / ۵۲.

۲. قلم / ۸.

۳. حجر / ۲.

کافران خصوصاً در کشورهای غربی)، به سبب دور ماندن از مراکز تمدن (که از نظر تاریخی عمدتاً در شرق واقع شده‌اند)، از لحاظ فرهنگی در وضعیتی نزدیک به توحش قرار دارند (یعنی هر چند از لحاظ اقتصادی، سیاسی و نظامی به برکت سرقت‌هایی که از شرق داشته‌اند خیلی پیشرفت کرده‌اند، ولی از لحاظ فرهنگی با اقوام بدوی و برهنه تفاوت چندانی ندارند) و از حیث انسانی (بر خلاف جنبه‌های حیوانی)، رشد کافی نکرده‌اند و با این وصف، به تعلیم و تربیت مسلمانان نیازمندند (البته نه مسلمانانی که خود تابع آن‌ها هستند و به اسلام پایبندی عملی ندارند، بل مسلمانانی که به اسلام ملتزم هستند). همچنانکه پیشتر در حاشیه‌ی جنگ‌های صلیبی نه‌گانه (یعنی نه جنگ بزرگ و مهمی که اروپاییان کاتولیک با انگیزه‌ی گرفتن سرزمین‌های مقدس از مسلمانان و با دستور پاپ در بین قرون ۱۱ تا ۱۳ میلادی انجام دادند و طی آن به سرزمین‌های اسلامی هجوم آوردند و میزان توحش و بربریت خود را به نمایش گذاشتند؛ چنانکه به عنوان نمونه، در جنگ صلیبی اول، صلیبیان فاتح پس از ورود به اورشلیم، همه‌ی مسلمانان و یهودیان شهر را قتل عام کردند و مساجد را ویران و شهر را غارت نمودند و توحش و بربریت را به جایی رساندند که حتی دست به آدم‌خواری زدند! جنگ‌های بعدی آن‌ها نیز همگی نمونه‌های کاملی از توحش و بربریت بود. به هر حال، این غربی‌های وحشی)، پس از آنکه از اقدام احمقانه‌ی خود (در جنگ صلیبی اول) به سوزاندن کتابخانه‌های مسلمانان (که مشتمل بر صدها کتاب نفیس و نایاب در موضوعات مختلف علمی بود) پشیمان شدند، (کتاب باقی مانده را جمع‌آوری کردند و از طریق آن‌ها) علوم تجربی و ریاضی آنان را فرا گرفتند و به سرزمین‌های تاریک و ویران خود (در غرب) وارد ساختند و مبنای توسعه‌ی صنعتی اروپا قرار دادند (مورخان نوشته‌اند که صلیبیان علوم تجربی و ریاضی مسلمانان را که شامل همه چیز از دریانوردی و فیزیک نور گرفته تا حسابداری و معماری بود در اروپا منتشر ساختند و زیربنای انقلاب صنعتی در آن قرار دادند). هر چند آنان آن اندازه باهوش نبودند که علوم انسانی مسلمانان را نیز (مانند علوم تجربی و ریاضی آن‌ها) فرا بگیرند (تا به آن اندازه که از لحاظ صنعتی و پزشکی پیشرفت کردند، از لحاظ فرهنگی و انسانی نیز پیشرفت کنند) و به همین دلیل، فرهنگ آنان متناسب با اقتصادشان پیشرفت نکرد و در همان سطح نازل و ابتدایی (که قبلاً بود)، باقی ماند (سیدنا المنصور ابن عقب ماندگی فرهنگی آن‌ها را ناشی از فقدان هوش کافی در آن‌ها می‌داند؛ چراکه یک ملت باهوش تنها به شکم خود نمی‌اندیشد و تنها برای دنیای خود تدبیر نمی‌کند، بلکه یک دید جامع دارد و به همه‌ی ابعاد زندگی و نیازهای خود توجه می‌کند و این بر خلاف تصوّر عوام است که کافران غربی را ملّتی

باهوش می‌پندارند). تا جایی که امروز فرهنگ حاکم بر جهان کفر، خصوصاً در اروپا و آمریکای شمالی (که تحت عنوان «غرب» شناخته می‌شود)، نمونه‌ی کاملی از یک بربریت (یعنی بدویت) نوین است که بر پایه‌ی غرایز افسارگسیخته‌ی حیوانی (خصوصاً غریزه‌ی جنسی) و در تضاد با قوانین فطری و انسانی (مانند حُسن حیا و پوشیدگی و عفت و غیرت) شکل گرفته و با فرهنگ وحشی برخی قبایل بدوی (که این قوانین در آن‌ها وجود ندارد)، قابل مقایسه است (انگار که بر تن یک عده افراد وحشی و بدوی، لباس‌های نو و زیبا پوشانده باشی!). رکن اصلی این فرهنگ، اگر بتوان آن را فرهنگ نامید (با توجه به اینکه فرهنگ معمولاً به آداب و رسوم انسانی گفته می‌شود نه حیوانی)، لذت‌طلبی (یعنی تلاش برای لذت بردن بیشتر) و اباحه‌گری (یعنی مباح دانستن هر چیز) است که از تلفیق اشرافیت رومی با انسان‌محوری یونانی (در غرب) پدید آمده (با توجه به اینکه رومیان باستان بسیار تشریفاتی و تجمل‌گرا بودند و یونانیان باستان آوازه‌ی انسان‌محوری داشتند) و در تضاد کامل با معنویت شرقی و عقلانیت اسلامی است (با توجه به اینکه شرق مهد معنویت و عرفان است و اسلام دین عقلانیت است). با این وصف، جای بسی تعجب و تأسف است که برخی مسلمانان (که فریفته‌ی ظواهر زندگی مادی در غرب هستند)، سرخورده (یعنی ناراضی و خجالت‌زده) از فرهنگ آسمانی خود که همه‌ی اسباب لازم برای تکامل (مادی و معنوی) آنان را دارد، به پیروی از گروهی اوباش (یعنی کافران بی‌فرهنگ غربی) روی آورده‌اند که به عنوان مثال، بی‌عفتی را حق (زن) و بی‌غیرتی را تکلیف (مرد) می‌پندارند (و معتقدند که هر زن و مردی در روابط جنسی خود چه پیش از ازدواج و چه پس از آن آزادند و سلب این آزادی از آن‌ها بر خلاف حقوق طبیعی آن‌ها است) و جز باده‌نوشی (یعنی شراب‌خواری)، پایکوبی (یعنی رقص) و برهنگی (که به جزء مهمی از زندگی و فرهنگ آن‌ها تبدیل شده است)، فخری ندارند (چون این‌ها را نماد ترقی و آزادی خود می‌پندارند و به آن‌ها افتخار می‌کنند و افتخار دیگری در تاریخ سیاه خود جز برده‌داری و استعمار و جنگ‌های خانمان‌سوز جهانی ندارند) و در حالی که حقوق گرسنگان و آوارگان را (در فلسطین و آفریقا و سرزمین‌های محروم دیگر) نادیده می‌گیرند، از حقوق روسپیان و همجنس‌گرایان دفاع می‌کنند (و دفاع از حقوق آن‌ها را نماد دفاع از حقوق بشر می‌پندارند! بل وقاحت را به جایی رسانده‌اند که روزی را به عنوان روز جهانی حمایت از همجنس‌گرایان تعیین کرده‌اند و همه ساله آن را جشن می‌گیرند!)؛ با آنکه قاعدتاً بدویانی مانند اینان، شایسته است تحت تعلیم و تربیت (اسلامی و انسانی) مسلمانان قرار بگیرند تا از حالت حیوانیت (که در آن به سر می‌برند) رهایی یابند و آداب زندگی انسانی

را (که فاقد آنند) **فرا بگیرند!** (به امید روزی که مسلمانان بر این کافران بی‌فرهنگ استیلا پیدا کنند و آن‌ها را به اصطلاح متمدن سازند، همان طور که آن‌ها در قرون اخیر بر ملل متمدن دنیا استیلا پیدا کردند و تمدن آن‌ها را از بین بردند!

و السلام علیکم و رحمت الله)

